Chille Gecesi

چیلله گئجه سی

چیلله یک کلمه تورکی است به معنای نهایت کشیدگی به کنار و این شب به خاطر کشیدگی یعنی طولانی بودن آن بدین صورت نامگذاری شده است.

قدیمها با رسیدن چله شور و شوقی بسیار متفاوتتر از امروز در بین مردم پدید می آمد این روز در ایران و بخصوص در میان ترکان روز خاصی قلمداد میشود نوشتن چند سطر از شنیده ها و دیده های خودم در مورد رسومات مردم قره داغ شاید کم باشد اما قطعا خاطراتی را برای قدیمی ها زنده خواهد کرد.

چیلله یک کلمه تورکی است به معنای نهایت کشیدگی به کنار و این شب به خاطر کشیدگی یعنی طولانی بودن آن بدین صورت نامگذاری شده است.

قدیمها با رسیدن چله شور و شوقی بسیار متفاوتتر از امروز در بین مردم پدید می آمد این روز در ایران و بخصوص در میان

ترکان روز خاصی قلمداد میشود نوشتن چند سطر از شنیده ها و دیده های خودم در مورد رسومات مردم قره داغ شاید کم باشد اما قطعا خاطراتی را برای قدیمی ها زنده خواهد کرد.

روز چله بزرگ (بیوك چیلله) و 40 چیلله که جمعا 60 روز است 20 روز چله کوچك (کیچیك چیلله) البته بعد از بیوك چیلله و کیچیك چیلله ، قاری ننه چیلله سی هم از اول اسفند تا ۱۰۰ اسفند ادامه می یابد. و بعد از آن بایرام آیی شروع می شود.

در این روز از چوب نوعی درخت « داغ داغان » تهیه و با مینجیق زینت کرده و بر گردن کودکان و قوچ و اینك آویزان می کنند تا از نگاه بد نظران در امان بمانند و زمانی که داغ داغان از گردن بچه بیافتد می گویند که داغ داغان دولدو پارتدادی (یعنی نتونست دوام بد نظرها رو بیاره و باید یکی دیگه به گردن بچه آویزان شود)

در این شب تمامی اعضای فامیل گرد هم می آیند. و تا پاسی از شب می گویند و می خندند و آشیق ها نیز در این روز بیکار از خوردنیهای این شب (قارپوز ، نار ، بزه نمیش .نیستند .یومورتا « تخم مرغ رنگ شده » و ...) می باشد

از اولین روز تا آخرین روز چله که 60 روز است هر روز را به اسم یکی از اهالی روستا نامگذاری می کنند و بنابر این در این 60 روز ، هر روزی که خوش باشد آن شخصی را که روز خوش به اسمش افتاده تعریف می کنند و این جمله را همه با صدای بلند تکرار می کنند :

« ساغول اللریز آغریماسین گولدولر گون آشدی »

و اما اگر روزی هوا کولاك و برف باشد همه به آن روز و به شخصی که آن روز به اسمش است نارضایتی خودشان را با گفتن این کلمات بیان می کنند.

« الله ائوو ییخماسین اوزون پورسوتدو »

اما درهشت روزی که بین کیچیك چیلله و بیوك چیلله است اتفاقاتی حساس اتفاق می افتد:

در این هشت روز بحثی مابین چله کوچك و بزرگ اتفاق می افتد .

كيچيك چيللە : قارداش نئينه دين

(١) بيوك چيللە : هئش زاد ، تندیرین دیبینه دوزدوم

كيچيك چيللە : قوی اؤزوم گليم سن باشارميسان

كيچيك چيللە : قاريلارين الين ياغ باردانيندا

گلينلرين الين اون چووالیندا ، دوندورارام

بیوك چیلله : هئش زاد ائلییه ممسسن قارداش ، دالین یاز ، عؤمرون آز

! منظور اینکه هوا رو سرد کردم و مردم به گرما پناه بردند (۱)

نیز به عنوان یکی از خطه‌های زرخیز ایران در منطقه آذربایجان خود زمین برای زنده نگه داشتن این شب بیادماندنی برای آداب و رسوم ویژه‌ای دارند که به پاره‌ای از آنان اشاره می‌شود. اکثر مردم آذربایجان در شب یلدا "چیلله قارپیزی" (هندوانه چله) می‌خورند و معتقدند باخوردن هندوانه، لرز و سوز سرما به تنشان تاثیر نداشته و اصلا سرمای زمستان را حس نمی‌کنند. در بیشتر شهرها و روستاهای آذربایجان شرقی رسم بر این است که کسانی که نامزد هستند در دوران نامزدی در این شب برای نامزدهای خود " خونچا " طبق می‌فرستند و اقوام در هر چه بهتربودن این خونچا ها کمك می‌کنند. محتویات خونچا ها عبارتند از شیرینی ، پرتقال ،

سیب ، انار، هندوانه ، آیینه و پارچه که با پولك و تور تزیین می‌شود. هنگام غروب ،زنان فامیل هدایایی به رسم یاری به منزل داماد آورده و به جشن و پایکوبی می‌پردازند. سپس طبق‌های آماده را بر سر افرادی که معین شده قرار داده و روانه خانه عروس می‌کنند و مادر عروس پس از تحویل طبق‌ها، هدایای مانند پول، شیرینی، جوراب و دستمال به آنها می‌دهد. فردای این شب مادر دختر تمام طبق‌ها را در اتاق میهمان چیده و از زنان فامیل برای صرف میوه و شیرینی دعوت می‌کند. همچنین علاوه بر فرستادن سهم چله برای نوعروس، در نخستین سال ازدواج ، پدر عروس قبل از غروب آفتاب سهم دختر و دامادش را که شامل هندوانه، میوه، آجیل، شیرینی، یك قواره پیراهنی باکفش و چادری روانه منزل آنها می‌کند.

در آذربایجان سابقا که ارتباطات به این آسانی نبود از اواخر تابستان مقدار زیادی هندوانه و خربزه در تور می‌گذاشتند و آن را از سقف آشپرخانه آویزان می‌کردند تادر هوای آزاد خراب نشود و یااینکه در کاه قرار می‌دادند. هندوانه مهمترین خوراك

شب چله مردم آذربایجان است. اغلب مردم در این شب برنج، مرغ و آش شیر پخته و بعداز شام نیز از تنقلات موجود در منزل شامل قاورقا (گندم برشته با شاهدانه)آجیل،لبو، هویچ، حلوای گردو انواع میوه، خربزه، هندوانه و خشکبارهایی چون انگور، بادام و سنجد میل می‌کنند. ریش‌سفید خانواده در حالیکه با چاقو هندوانه را می‌برد، می‌گوید قادا بلامیزی بو گئجه کسدوخ (بلایای خودمان را امروز بریدیم) پوستهای میوه و اشغالها را درآب روان ریخته و این رفتار راخوب و خوش یمن می‌دانند. بعد از خوردن تنقلات و میوه در سابق بزرگان خانواده به نقل حکایات و داستان‌هایی از حماسه‌های ملی این سرزمین نظیر، اصلی و کرم، بایاتی خواندن و ضرب‌المثل پرداخته و تا پاسی از شب به صحبت و گفت و گو مشغول می‌شوند. زنان معمولا تا پایان چله کوچك خانه تکانی نمی‌کنند و اعتقاد دارند اگردر طول این دو چله کسی خانه تکانی کند، چله او را نفرین می‌کند و اگر چله کسی را نفرین کند به نکبت و بدبختی گرفتار می‌شود.

به نوشته سید ابوالقاسم انجوی آداب مردم اهر در شب چله شیرازی و ترجمه به ترکی توسط علیرضا ذیحق :

اهرده چیللە گئجەسی قوغون قارپیز یئمك اونودولماز و عملری کئچنلرده نار، آلما و پرتقالدا اونا آرتیریب شامی یئدیك دن سونرا کورسونون اوزەرینه سوفره آچیب قوغون قارپیزی مئجمەئیدە گتیریب سوفرەیه قویارلار. ائوین آغ ساققالی بیچاقی أله آلیب «بسماللّه الرحمن الرحیم» دئیەر و باشلایار قوغون قارپیزلاری دیلیم- دیلیم کسیب هرەنین پایینی وئرمەیه. آمما یئمك دن قاباق، دوعا اوخونار وهامی لیقلا آمین دئیەرلر. دوعا لاریندا بئله دیئلەرلر: «آللاە بیزیم شهریمیزه و مملکتیمیزه برکت وئر. قاباغا گلن باهاری یاغیشلی ائله. بو شلولارین بورجون یئتیر و بیزیم عائله میزی بوتون یئرگوی بلاسیندان محفوظ ائله. کسبی میزه رونق وئریب ایشی میزه برکت سال» دوعادان سورا یئمەیه باشلاییب گئجه نی دئییب گولوب ایلەنرلر.

چیللە گونو نیشانلی‌لار، آداخلی لارینا خونچا یوللویارلار و بوتون دوست – قوهوم لار خونچالاری حاضریلاماقدا کمك لیك ائده رلر. هر خونچا عبارتدیر بیر بولوت یاخشی شیرنی، بیر بولوت پرتقال، بیر بولوت آلما، بیر بولوت نار، بیر دانا آینا ایله ایکی طاقه یاخشی پارچا و چادیرالیق ایله کؤینك‌لیك دن. بونلاری دامادین یاخین دوست و قوهوم‌لاری گلینه یوللایارلار. دامادین اؤزوده مخصوص بیر خونچا توتوب بیر ایکی قواره یاخشی پارچا و قیزیل قولباق یا قیزیل بویونباغی‌ایله بیر لیکده یوللایار. بیر مئجمه‌ئی ایسه شام تداروکی گؤره‌رلر کی عبارتدی ایکی- اوچ بولوت پیلوو ایکی- اوچ دانا قیزارلانمیش تویوق.

چیللە آخشامی دامادین یاخین قوهوملاری آروادلی اوشاقلی بیر یئره ییغیشیب میوه و شیرنی یئدیك دن سونرا چالیب اوخوماقلا دلخوشلوق ائده‌رلر. گون باتانا یاخین خونچالاری حامبال‌لارین باشینا قویوب ایکی آرواد ایله بر لیکده گلین گیله یوللایارلار.

خونچا گتیره‌نلرین شردانا و زحمت یانالاری گلین ین عائله سی طرفیندن وئریله‌ر و خانیملاردا خونچالاری تحویل وئردیك دن سونرا «موبارك اولسون» دئییب قاییدارلار.

خونچالارین ساییسی دولتلی‌لر آراسیندا اون بئش دن آز و قیرخ دان چوخ اولماز کی ائوه یئتیرجك قوهوم قونشو مبارك اولسونا گلیب شیرنی و میوه‌لردن یئیه‌رلر.

أرلیك قیزلار و سوبای اوغلانلارکی گؤیول لریندن ائولی لیك کئچیر چیللە گئجه سی فال آچارلار و گله جکده حیات یولداش لاری‌نین هانسی اخلاق و روحیه ده اولدوقلارینا خاطیر نیت ائده‌رلر. بئله لیك له کی نارین باشینی ائله اهمال و یوموشاقلیق لا کسرلر کی ناردانا لارینا توخونمایا.
توخونورسایئنی دن نیت ائتمه‌لی و نار کسمه‌لی دیلر. سونرا ناری دادارلارکی شیرین اولورسا دئیه‌رلر گله جکده کی أر یا آرواد لاری گولش قاباق و گولر اوزلو اولاجاق. تورش

اولسادئیه‌رلر: «وای گونوموزه کی أر یا آروادیمیز قاش قاباقلی اولاجاق».

اما تفسیر علمی و دقیق چیللە :

در ترکی یای یعنی کمان، چیللە نیز یعنی زە (در اینجا زە کمان) و نیز محل زە برای گذاشتن تیر در موقع انداختن تیر، (و نیز معناهایی که گفته خواهد شد)، اوخ یعنی تیر (تیرِ کمان).

در ترکی به تابستان نیز "یای" گفته می‌شود. از این رو وقتی تابستان)، (تداعی گفته می‌شود "یایین چیللە‌سی"(چلّه کننده‌ی کشیدگی نهایی کمان به هنگام انداختن تیر) یعنی نهایت و اوج کشیدگی تابستان که چهل و پنج روز رفته از تابستان است.

قیشین چیللە‌سی (چلّه‌ی زمستان) نیز به معنای کشیدگی نهایی سرما است که دو تا است یکی چهل روزه (بؤیوک

چیلله) یکی بیست روزه (کیچیک چیلله). یعنی زمستان دوبار به اوج می‌رسد.

شب دارای کشیدگی نهایی) وقتی گفته می-) چیلله گئجه شود "چیلله گئجه‌سی" (شب چلّه) در واقع یعنی نهایت کشیدگی شب. ولی _تحت تأثیر تفسیرهای رایج_ به معنای شروع چلّه‌ی زمستان تلقی می‌شود که البته اینگونه نیست.

اینکه چرا "چیلله" یا "چِلّه" که معنای "زه کمان" و "محل نشستن ته تیر در کمان" و مآلا مفهوم نهایت کشیدگی را در مورد "بلندترین شب"، "شدت تابستان" و "شدت زمستان" نقطه‌ی اوج_ آمده از زبان‌های _ “climax” (که دقیقا معادل یونانی و لاتین است) بایستی با عدد "چهل" توجیه و تفسیر نمود کاری است که روشنفکران پرداخته‌اند و خود نیز بایستی جوابگو باشند.

بدون هیچ تردیدی واژه‌ی "چیلله" یا "چلّه" با واژه‌ی یاد شده‌ی “climax” از یک ریشه و منشأ می‌باشد.

قبلا بحث شده که صدای (ل) دارای مفهوم "انتقال" می‌باشد. نیز گفته شده که تکرار یک صدا مفهوم استمرارِ تکرارِیِ حرکت و عملی را دارد. پس "چیلله" یا "چلّه" دارای مفهومی است که در آن عمل انتقال به تکرار اتفاق می‌افتد. درست مثل "پیلله" یا "پلّه" که در آن عمل انتقال و تکرار اتفاق می‌افتد. اگر "چلّه" معنی "چهل لا" نیز داشته باشد آنوقت پرسیدنی است که اولا خود "چهل" از کجا آمده و دوم اینکه معنای "پلّه" چیست؟ منطقی است بپذیریم که "چهل" از "چیلله" حاصل شده است.

فقط فراموش نشود که ادیبان منکر وجود تشدید نیز در فارسی شده‌اند.

اتیمولوژیست انگلیسی واژه‌ی (John Ayto) اما جان آیتو می‌داند. اولا (kli-) را نهایتا از منشأ هندو اروپایی “climax” شما این مورد را با واژه‌ی "چیلله" یا "چلّه" تطبیق دهید خواهید دید که دقیقا دارای عناصر فونتیکی مشابهی هستند.

به معنی "تکیه دادن" نیز از “lean” باز می‌گویند که واژه‌ی

همین ریشه است. متوجه می‌شوید که چرا در "چیلله" یا "چلّه" مفهوم محل نشستن ته تیر در کمان نیز مستتر است؟

چیلله" اسمی است که از فعل "چیلمک" به معنای (زدنِ " پرتابیِ توام با ضربه) ساخته شده است. در بازی "چیلینگ-آغاج" (الک-دولک) به زدن "چیلینگ" یا "چیلیک" یا "چیلیهْ" (دولک) با "آغاج" (چوبدستی) از این فعل استفاده می‌شود: "چیل گلسین!" (بزن بیاد!)

چیلینگ" نیز از این فعل شاخته شده است".

چیلمَک" اسم تلنگر شدید است که در آن ریگِ کوچکی بین " پشت ناخن سبابه و نوک انگشت شست قرار گرفته و به شدت پرتاب می‌شود. یا تلنگری که بر سطح آب _به نیت پخش کردن و افشاندن آب زده می‌شود.

شکل دیگری از این فعل نیز هست که "چیله‌مَک" (افشاندن آب توأم با ضربه) است.

پیلله" (پلّه) نیز از سیستم "چیلله" (چلّه) است، حتی به این " پُلو و چِلو] نیز از یک] (çilov) "و "چیلوو (pilov) "شکل: "پیلوو

شیوه و سیستم تولید واژگان استفاده می‌شود. آوردن این مثال از آن جهت لازم بود تا در پیگیری سیستم واژگانی دچار سهو و لغزش نشویم. همانگونه که ملاحظه می‌کنید در فارسی مصوت‌ها دچار تغییر شده: "پُ" و "چِ".

به مثال‌های دیگری از این دست (جهت مطالعه‌ی بیشتر) دقت کنید که چگونه سیستم ترکی ثابت است: چیلله (چلّه)، پیلله (پلّه)، شیلله (سیلی آبدار)، سیلله (سیلی)، گولله (گولّه، گلوله)، هؤررە، هوررا (نوعی غذای ساده‌ی روستایی) شیررا (شیره)، شوررا (احتمالا تبدیل به "شوربا" شده)، بلله (نانی که به صورت ساندویچ در می‌آورند). . . "پیلته" (فتیله _[به خاطر وجود "ت" که علامت تعدی است] چیزی که به تدریج پایین آورده می‌شود). "گلّه"ی فارسی نیز احتمالا از این سیستم است که در این صورت باید از فعل "گلمک" (آمدن) عربی "گلله" (هم-آمده) ایجاد شده باشد. کلله (کلّه)، نیز واژه "قلّه" از این مجموعه است که نشانگر قدیمی بودن این ساختار واژه ساز است.

قارپیز "قارپیز" یئمه‌ک! (هندوانه خوردن!) چرا در "چیللە گئجه" (هندوانه) خورده می‌شود.

از این مطلب در کتاب بعدی در بحث از گریز از تراژدی بازهم صحبت خواهد شد. ولی چون سخن از "چیللە گئجه" شد به نکته‌ی بسیار مهم که مربوط به بحث ماست اشاره می‌شود.

این نکته عبارت از این است که اسم خوردنی مورد نظر در ارتباط با کاربرد اسطوره‌ای که دارد دارای معناست.

بررسی نام‌های "هندوانه" در اغلب زبان‌های این منطقه و اروپا نشان می‌دهد که نام مورد استفاده در ترکی قابل استنادترین واژه در بررسی مفهومی نام این صیفی است.

برای مثال در فارسی "هندوانه" (چیزی که "ره آوردی از هند" (water melon) است)، در انگلیسی صیفیِ آبکی) گفته می-شود. ملاحظه می‌کنید که هر دو توضیحی هستند و معنای مستقیمی ندارند که رابطه‌ی اسطوره‌ای این صیفی را با آن و در یونانی(arbuz) арбуз مورد بررسی قرار دهیم. در روسی

گفته می‌شود و همانگونه که ملاحظه ιкαρπούξ (karpozi) می‌گردد از "قارپیز" ترکی مشتق شده‌اند.

حداقل می‌توان چنین نتیجه گرفت که در این محدوده‌ی جغرافیایی واژه‌ای که برای توجیه اسطوره‌ای این صیفی قابل استناد باشد غیر از واژه‌ی ترکی "قارپیز" وجود ندارد. دلیل دیگر قابل استناد بودن نام ترکی آن _همانگونه که در فصل دو گفته شد_ وجود سیستم آوایی در دسته‌بندی مقوله‌ای پدیده-هاست؛ در این مورد صیفی‌جات با دسته‌بندی خود را داشتند: قوون، قاباق، قارپیز (شروع با "ق") یا خیرا، خیرچا، خیار ("(شروع با "خ

(رابطه‌ی (8

:هارمونی آوایی

در ترکی هارمونی مصوتی وجود دارد، یعنی مصوت‌ها بنابر خصوصیات آواشناختی خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

نیز ü, ö, i, e, ə با یکدیگر و مصوت‌های u, o, ı, a (مصوت‌های با یکدیگر به کار می‌روند.)

در ترکی هارمونی مصوت ـ صامت نیز وجود دارد، مثلا صدای "پ" با دسته‌ی اول بالا و صدای "ب" با دسته‌ی دوم بالا به کار می‌رود. متأسفانه این قانون امروزه در زبان استاندارد ترکی آذربایجانی رعایت نمی‌شود. در واژه‌های زیر به دلیل اینکه این واژه‌ها در قدیم و طبق قاعده‌ی طبیعی زبان ساخته شده‌اند این قاعده رعایت شده است.

برای معنا کردن واژه‌ی "قارپیز" به سیستم زیر توجه شود:

قارپیز

یارپیز

پیرپیز

تربیز

سه‌بیز (تلفظ می‌شود: سَبیز)

جه‌بیز (تلفظ می‌شود: جَبیز)

مؤبیز

بنابر قانون هارمونی آوایی در برخی _مثل، مؤبیز_ صدای /ب/ به /و/ تبدیل شده. به شکلِ زیر:

جه‌ویز

مؤویز

اکنون لیست بالا را از نو مرور می‌کنیم:

(قارپیز (قار+ پیز _هندوانه

(قار: برف)

(یارپیز (یار+ پیز _پونه

(یار: . . .)

پیز _نوعی بوته‌ی معمولا خشک + _/ا/پیرپیز (پیر _با مصوت

(وحشی که همانند موهای خشک و وز وزی است_ + پیز

(پیر: از "پیرتلاشیق: آشفته‌ی ظاهری، به هم ریخته)

تربیز (تر+ بیز _خربزه, یکی از احتمال‌های منشأ نام تبریز،

(خصوصا اینکه تبریز محل باغ و بستان بوده

(تر: ؟)

سه‌بیز (سـَ + بیز _نام دهی در نزدیکی میانه. این نام نیز به احتمال قریب به یقین مرتبط با موردی با منشأ گیاهی است و معنای سبز و خرم هم می‌تواند داشته باشد. در این صورت "سبز" فارسی باید از آن گرفته شده باشد.)

(سـَ : ؟)

جه‌ویز (گردو _من نمی‌دانم این واژه از ترکی به عربی رفته و آنگاه "جوز" شده یا برعکس از عربی آمده و در ترکی به شکل ساختار ترکی درآمده.)

(جـَ : ؟)

(مؤویز (مؤ + بیز _مویز

(مؤو: درخت انگور، تاک)

همانگونه که ملاحظه می‌شود پسوند "ـپیز" (یا "ـبیز" _بنابر هارمونی آوایی) پسوندی است که با مواردی از اسم‌هایی با منشأ گیاهی به کار می‌رود (البته معتقد نیستم که صرفا در این مورد به کار می‌رود.)

این بررسی و مرور رابطه‌ی هندوانه را با "قار" (برف) محرز می-سازد. پس نگهداری "قارپیز" تا شروع زمستان (که از شب چلّه شروع می‌شود) حلقه‌ای از زنجیره‌ی تفکر اسطوره‌ای ماست و در این حین نام "قارپیز" کاملا با مسما است.

اسم خوردنی مورد نظر خود گویای کاربرد آن است. یعنی بایستی به فصل برف و یخ رسانده شود. (دلیل تئوریک این کار در کتاب سوم این مجموعه ارائه خواهد شد.)

اما آیا واژه‌ی "قارپیز" با "قار" صرفا دارای همین ارتباط است؟ در جواب این سوال باید گفته شود که مسأله کمی عمیق‌تر از این ارتباط است. عیمق بودن مسأله به سیستمی برمی‌گردد که واژگان اینچنینی را در بر می‌گیرد:

(قیش (زمستان

(قار (برف

(قاری (عجوزه

(قاریماق (پیر شدن

قارتیماق (پیر شدگی بافت‌های گیاهی که توأم با سفت

.شدگی آن‌ها است)

(قارغیش (نفرین

(قارغی (پیکان، نوک تیر

(قارانات (شومی، نحوست

(قادا (بلای شوم، مستولی شدگی فاجعه‌بار بر کسی

(قیرماق (کشتار کردن

(قیزماق (گرم شدن

قیر وئرمک ("قر دادن" در قسمت دیگر این فصل _مربوط به

"صدای "س"_ بازهم رقصیدن مطرح خواهد بود: "سیندیرماق)

(“plot” قوُرغو (طرح و توطعه

(قوْرخو (ترس

(قیشقیرماق (فریاد کشیدن شدید

(قوُدورماق (هار شدن

(قوُدوز (هار

(قانجیق (سگِ ماده، گرگِ ماده، کفتارِ ماده

(قوُربان (قربان

(قیرو (برفی که به شکل گِرد بوده و سفت است

(قاران (آخرین نوبت

(قیققی (آخرین نوبت

(قارپیز (هندوانه

(قیرمیزی (قرمز

(قوُتلو (مبارک، خوش یمن

. . . .

حالا معلوم می‌شود که چرا این واژه‌ها دارای ارتباط سیستماتیک با یکدیگر بوده و توجیه دقیق اسطوره‌ای دارند.

در اسطوره شناسی و تفکر اسطوره‌ای آذربایجان دو چله‌ی زمستان دو خواهر پیر (قاری) هستند. آن‌ها با تکاندن پنبه‌های "یورغان" (لحاف) خود "قار" (برف) می‌ریزند".

یکی از ویژگی‌های "قار" (برف) سفیدی آن و سفیدپوش کردن اشیا، و انسان‌ها از بالاست. "قاری" (عجوزه، پیرزن) نیز از بالا

دارای گیس‌های سفید می‌باشد (گویی برف نشسته است.) پس آن قدیم قدیم‌ها که گیس پیرزن‌ها همچون برف از سرشان آویزان می‌شده باعث ایجاد این تفکر اسطوره‌ای گشته است.

در اینجا توضیح مختصری داده شود که در آن گذشته‌های دور آنقدر (life expectancy) طول میانگین عمر و یا انتظار عمری بالا نبوده که موی سراسر سفید یک زن به کرات در منظر دید مردم باشد. تصور بر این است که در آن گذشته‌های خیلی خیلی دور پیدا شدنی از این دست بایستی هم غیرعادی بوده باشد. (گویا زمانی "انتظار عمر" 18 سال بوده که اگر با انتظار عمری کنونی که در پاره‌ای از کشورها حتی بالاتر از 80 سال است مقایسه شود آنوقت مطلب مشخص‌تر می‌شود.)

قارغی" چیست؟" اما واژه

قارغی" یعنی پیکان و یا نوکِ تیر. اینجاست که مجبور هستیم " به "چیلله"ها (چله)های زمستان رجوع کنیم و توجه داشته

باشیم که "چیلله" یعنی کشیدگی نهایی کمان و در اینجا یعنی کشیدگی نهایی کمان سرما. پس تیر یا پیکانی که از کمان "قاری" در می‌آید باید که نامش "قارغی" باشد. جالب &quo;اینکه "قارغیماق" (نفرین کردن) و "قارغیش" به معنای نفرین" است کاری که "قاری"ـها مرتب انجام می‌دهند;t.

حالا فعل "قارغیماق" (نفرین کردن) را با "قارغی" (پیکان) تفکر اسطوره‌ای خود مقابله کنید تا سیستم‌مند بودن مجموعه را بیشتر نشان دهد.

نقطه‌ی مقابل "قارغیش" (نفرین) مفهوم "آلقیش" (تحسین و دعا) قرار دارد که در قسمت "آلما" مطرح شد.

حالا می‌توان دقت داشت که ارتباط "قارپیز" صرفا با "قار" (برف) نیست بلکه ارتباط با مجموعه‌ای دارد که یک مجموعه‌ی اسطوره‌ای است و واژگان مرتبطه پیوستگی سیستماتیک دارند. حتی نام این فصل "قیش" (زمستان)، الهه‌های آن "قاری"، اسلحه‌های آن "قار" (برف)، "قارغی" (تیر)، "قارغیش"

(نفرین)، "قادا" (بلای نحس) در نتیجه "قیرغین" (کشتار). . . و دست آخر چیزی که بر این نحوست، شگون و یمنِ خوش می-آورد یعنی "قارپیز" (هندوانه).

دقیقا نمی توان مفهوم "قیش" را پیدا کرد منتها می‌توان صداهای آن را تحلیل مفهومی کرد:

قطعیت، اشتقاق : "q"

پایین :"ı"

مورد مرتبط شونده :"ş"

پس "قیش" پدیده‌ای است که ارتباط شدیدا قاطعانه‌ی تهدید کننده دارد.

با همین روش مفهوم "قار" (برف):

قطعیت، اشتقاق : "q"

بالا :"a"

حرکت :"r"

.پس "قار" پدیده‌ای است که رفتار اشتقاقی قاطع از بالا دارد

قاری" یعنی ایجاد کننده‌ی این وضعیتی که "قار" و "قیش" "

".است یعنی چیزی مثل "الهه" و یا "رب‌النوع

ناگفته معلوم است که "قاری" یا "قَری" در فرهنگ غرب همان و در فارسی "پری" است. منتها با وضعیتی که (fairy) ""فِری در سیستم واژگانی است معلوم است که منبع و منشأ از .کجاست

حالا این سوال می‌تواند مطرح شود که آیا "قاری" نقطی مقابل "تاری" (تانری) نیست؟ به این معنا، همانگونه که "تانری" ایجاد کننده‌ی "تان" یا "دان" است آیا "قاری" نیز می‌تواند به مفهوم ایجاد کننده‌ی "قار" باشد. ظاهرا که استنباطی است .منطقی و دلیلی بر علیه آن به ذهن نمی‌رسد

مفهوم "قارپیز" به احتمال زیاد به خاطر وجود صدای مرکب "پ" در هجای دوم یعنی "پیز" (که صداهای "م"، "ب"، "و" از آن صدای مرکب "پ" قابل حصول است) می‌تواند مفهومی معادل

نفی کننده‌ی "ـمز" داشته باشد. پس مفهوم "قارپیز" می‌تواند خنثی کننده‌ی شدت و شرارت "قار" باشد.

از اینجاست که مفهوم "قیرمیزی" (قرمز) به دست می آید که بدی و نحوست است نفی کننده.

(رابطه‌ی (9

از لحاظ مفهومی صدای "ز" معنای متقابل و یا عکس نسبت به صدای "ر" ایجاد می‌کند. مثل:

یارماق ← یازماق

یوْرماق ← یوْزماق

همین بحث می‌توانید "قیرماق" (کشتار کردن)، به در ادامه واژه‌ی "قیزماق" (گرم شدن) توجه کنید که ابتدائا مفهوم "کشتار" از زمستان حاصل شده است و نقطه‌ی مقابل آن "قیزماق" (گرم شدن) است. واقعا هم در مقابل چنین فاجعه ای بایستی که خنثی کننده‌ی "شر" از تابستان به زمستان نگهداری شود.

راستی این واژه‌ی "قیرماق" (کشتار کردن) و در پی آن "قیریلماق" (کشتار شدن) کی و تحت چه شرایطی بار آمده است. چه شومی و شرارت‌هایی از چه نوع زمستان‌های سختی باعث ایجاد چنین واژگانی با چنین بار اسطوره‌ای گشته است؟ چه حسرتی نسبت به سرخی و گرمای تابستان احساس می‌شده است که اینگونه در انبارهای کاه _در لابلای کاه_ اقدام به نگهداری هندوانه می‌کرده‌اند؟ و آنهایی که موفق به نگهداری آن تا شب چله می‌شدند تکه های کوچکی از آن را به در و همسایه و اطرافیان می‌دادند.

برررررر!!!!! چه زمستان‌هایی!

نتیجه‌ی بررسی آوایی ـ مفهومی واژگان ترکی نشان از زمستان‌ها و سرماهای وحشتناک، شوم، غدّار و کشتار کننده دارد. این حوادث تفکر اسطوره‌ای خود را نیز بار آورده است. بحث هنوز به پایان نرسیده است. در مبحث "گریز از تراژدی" باز هم از این مورد صحبت خواهد شد (کتاب 3).

در زمستان دو تا چله وجود دارد. یعنی شدت سرما در دو اوج مطرح است. این‌ها دو خواهر هستند. "بؤیوک باجی‌نین چیلله- خواهر بزرگه) یا "بؤیوک چیلله" (چله بزرگه) و سی" (چله .(خواهر کوچکه "کیچیک باجی‌نین چیلله‌سی" (چله

هر دوی آن‌ها کمان می‌کشند منتها کمانی که خواهر کوچکه می‌کشد به دلیل کشیده‌گی فوق‌العاده زیاد و در نتیجه هم آمدگی دو سر کمان به همدیگر از عرض کمان کم می‌شود ولی شدت کشیدگی بسیار زیاد است. این را از غضب خواهر کوچکه و از طعنه‌ی او به خواهر بزرگه در پایان چله بزرگ می- :توان دریافت

"- گلدین نئیله‌دین! گلین‌لرین الین خمیرده، قاری لارین الین هیزه !"ده قوُروتدون

آمدی مگر چکار کردی! مگه تونستی دست عروس‌ها را در) هنگام خمیرگیری، دست پیر زن‌ها را در داخل خمره (!بخشکانی

این گفته‌ها را به صورت سوال مطرح نمی‌کند بلکه به این مضمون طعنه می‌زند که "تو نتوانستی! پس بایست و تماشا کن که من چگونه این کارها را انجام خواهم داد!"

خواهر بزرگه در جواب به ساده لوحی خواهر کوچکه می خندد و می‌گوید: "گئت کی عؤمرون آز اولار، سنین دالین یاز اوْلار!" (برو که عمرت کوتاه است و پشت سرت هم بهاره!) یعنی عمر تو و شرایط به تو اجازه‌ی این حرف‌ها را نخواهد داد.

می‌دانیم که "سو" به معنای "لشگر" است. حالا سوال منطقی‌ای که پیش می‌آید این است: آیا سویوق" یعنی "سرما" و "سو" به معنای "لشگر" از یک " واقعیت ایجاد نشده‌اند؟

احتمال دارد واژه‌های "سؤز" (حرف، کلام)، سؤیله‌مک (بیان کردن)، سؤیمک، سؤگمک (فحش دادن _مورد بحث در فصل یک) نیز از این منبع حاصل شده باشد و ده‌ها احتمال دیگر که منتظر تحقیق و بررسی است. موارد زیر می‌تواند ویژگی‌های یک "قاری" (عجوزه‌ی رب‌النوع سرما) در تقابل با آسمان یا

:نیکی باشد

(سو (لشگر

سویوق (سرما) (این همه ترکیب "لشگر سرما" در ادبیات از

(کجاست؟

(سؤز (حرف، کلام

(سؤیله‌مک (بیان کردن، گفتن

(سؤیمک (فحش دادن

(سوسماق (دم فرو بستن

سؤکمک (شکافتن _مخصوصا شکافتن لحاف جهت ریختن پنبه-

("های آن یعنی "برف

(سپمک (افشاندن

(سوورماق (افشاندن و به دست باد سپردن

(سپه‌له مک (افشاندن به صورت پخش و پلا

سوِلنمک (گشتن ظاهرا بی‌هدف سگسانان و گربه سانان

ولی در اصل دارای نیت. از دید اسطوره‌ای گستن‌های گرگ و

(عجوزه

سیندیرماق (شکستن، رقص _رقصِ خاصی که حرکت‌هایش گویی در نتیجه‌ی جابجایی محل اتصال اندام‌ها صورت می-پذیرد. نوعی رقص هیجانی عجوزه)

سوٍرگون (تبعید)

سئل (سیل)

سیریق چکمه‌ک ("سیریق" نوعی دوختن است مخصوصا دوختن لحاف! "سیریق چکمه‌ک" یعنی "دمار از روزگارِ کسی در آوردن" همانگونه که ملاحظه می‌شود از یک واژه‌ی مربوط به "زن"ها و "دوختن لحاف" استفاده می‌شود.)

. . . . . .

و در ادامه‌ی لغات بالا، من نمی‌توانم به جارو سوار شدن عجوزه‌ها در تفکر اروپا و یا بهتر انگلیسی‌ها و نتیجتا، به واژه های مرتبط ترکی با آن قضیه فکر نکنم:

سوٍپورمک (جارو کردن)، سوٍپورگه (جارو)، سوٍرمک (راندن)

حالا با توجه به رابطه‌ی (3) می‌توانید حدس بزنید که چگونه می‌باید فعل "قورماق" (برپا داشتن و ساختن) از این منبع واژگانی می‌تواند حاصل شده باشد، از آن نیز واژه‌ی "قورغو" ((طرح و توطئه.

در اینجا به بند هفتادم از منظومه‌ی "حیدربابایا سالام" شهریار دقت کنید که چگونه از این واژگان استفاده می‌کند:

بیر سوْروشون بوُ قارغینمیش فلکدن

نه ایستییر بوُ قوُردوغو کلکدن

دئینه کئچیرت اوُ لدوزلاری الکدن

قوْی تؤکولسون بوُ یئر اوٍزو داغیلسین

بوُ شئیطانلیق قوُرغوسو بیر ییغیلسین

(آخر بپرسید از این فلک نفرین شده)

(چه نیتی داره از این کلکی که سوار کرده)

(بگو: الک بکن این ستاره‌ها را)

(بذار پر بریزه، پخش بشه روی این زمین)

(بلکه این طرح و توطئه‌ی شیطانی برچیده بشه)

سوالی دیگری که مطرح می‌شود این است: آیا واژه‌ی "قارا" (سیاه) نیز از این مجموعه و از "قار" ایجاد شده. (در کتاب بعدی بحث خواهد شد و اگر جواب مثبت باشد باید گفته شود که تولید واژگان دارای منطقی عمیق‌تر و دارای بارِ تفکر اسطوره‌ای است, و این تفکر دارای ساختار است.)

(قادا (بلای شوم، مستولی شدگی فاجعه‌بار بر کسی قادا" نیز _با توجه به معنایی که دارد_ بایستی از این منبع " باشد. همین واژه را تجزیه‌ی مفهومی می‌کنیم:

ق": قطعیت، اشتقاق"

آ" : بالا، از بالا"

د": قطعیتِ حادث شدگی شدید"

آ": بالا، از بالا"

و . . . . بسیاری موارد دیگر!

جداگانه‌ی لغت‌ها توجه کنید اولین چیزی که اگر به 2 لیست توجه شمارا جلب خواهد کرد دو صدای "ق" و "س" خواهد

بود. بازهم اگر دقت کنید خواهید دید لغت‌هایی که با صدای "ق" شروع می‌شوند بیشتر دارای قدرت و بزرگی هستند در صورتیکه لغت‌هایی که با صدای "س" شروع می‌گردند دارای مفهوم منفی‌تر هستند. حالا با دانستن اینکه رنگ "قیرمیزی" در زمستان رنگ مبارکی است که با صدای "ق" شروع می-شود می‌توان رنگی را که با صدای "س" شروع می‌شود نیز .(شناسایی کرد: "ساری" (زرد

این رنگ در ترکی درست رنگ منفی در مقابل سرخی رنگ :قرمز است. به مثال زیر در این مورد توجه کنید

قیرمیزی

ساری

!سارالا سارالا قالماقدان قیزارا قیزارا اؤلمه‌ک یاخشی دیر

(!به سرخ رویی مردن بهتر از زرد رو زیستن است)

(قورد" و "قاری" (گرگ و عجوزه"

همانگونه که در پایان لیست واژه‌های دارای "ق" مرتبط با "قیش"، "قار" و "قاری" دیدید همه‌ی واژه‌های شروع شونده با

صدای "ق" دارای بار منفی نیستند، بلکه برخی ضد آن هم هستند. یکی از این موارد "قورد" (گرگ) است. حالا به رابطه "قورد" با این مجموعه می‌پردازیم.

زمستان جدایی ناپذیر است. حالا همه می‌دانیم گرگ از چله در زیر به چند مورد از باورهای فولکلوریک آذربایجانی را در مورد گرگ مرور کنیم تا وجود گرگ را در این مجموعه بهتر بررسی کرده باشیم:

- قورد چیللەده آدام اتینه یئریک‌لر! (در چله گرگ ویار به گوشت انسان پیدا می‌کند!)
- قوردون اوزو موبارک دیر! (دیدار گرگ مبارک و خوش یمن است!)
- قوردنان قیامته قالماق! (با گرگ به قیامت ماندن!)
- دونیانین آخیرینا بیر قورد قالاجاق بیر ده بیر قاری! (به آخر دنیا یک گرگ خواهد ماند و یک عجوزه!)
- قورد او قارینی یئیه‌جک! (گرگ آن عجوزه را خواهد خورد!)

وقتی چله از راه می‌رسد ویار گرگ‌ها به گوشت انسان شروع می‌شود. باور مردم بر این است که گرگ گوشت انسان نمی-خورد ولی در چله ویار این کار را پیدا می‌کند. در حقیقت او به دنبال عجوزه است و آخرالامر نیز او را می‌خورد.

"عملا گرگ در حکومت "قاری (

موجودی است که در دلِ سوز و سرما با او می- (جوزه

است که اگر این عجوزه همه ستیزد. او چنان به دنبال عجوزه دنیا را هم به نابودی بکشاند و همانگونه که خواست اوست به آخر دنیا تنهای تنها هم که مانده باشد باز هم از دست گرگ رهایی نخواهد داشت و در نهایت گرگ او را خواهد خورد. از این رو است که دیدار گرگ مبارک است. گرگ دشمنِ دشمن‌های طبیعت و انسان است.

بالاخره انسان گرفتار عجوزه می‌شود!

در آخرین شب مشترک بین چله‌ی کوچک و "بایرام آیی" (ماه عید) _شبی که از نیمه‌ی آن به بعد زمین دارای نفس می-شود_ "کوِرد اوغلو" که از آسیاب بر می‌گشت گرفتار "کوِرد

اوغلو کوِله‌یی" (کولاکِ کورد اوغلو) می‌شود و در زیر برف مدفون می‌گردد. او _بعد از نیمه‌ی شب_ در زیر برف‌ها از نفس-های زمین گرم شده و از مرگ رهایی می‌یابد. معنای این رهایی این است که "قاری" سمبل انجماد زمین بوده که با آمدن نفس به زمین کارش به پایان می‌رسد. یک احتمال ضعیف نیز این است که در پایان کارِ عجوزه که توأم با به پایان رسیدن ویار گرگ است گرگ با خوردن او و نه انسان ویار خود را فرو نشانده باشد. از این رو، جان سالم بدر بردن انسان و ورود زنده به "بایرام آیی" (ماه عید) که مبارک است از یک سو با دخالت "قورد" و از سوی دیگر با دمیدن نفسِ زمین امکان پذیر می‌گردد.

از آن پس "لشگر سرما" تا دم عید که مهلت سرماست "قیریق قوشون کیمی" (همچون لشگر داغون شده‌ای) سرخود می‌ماند ولی دست از جان انسان برنمی‌دارد...

از این به بعد دیگر عجوزه‌ای در کار نیست و گرگ نیز ویار ندارد ولی سرما هنوز به پایان نرسیده است. "وعده یئلی" یا "بایرام یئلی" ("باد بشارت دهنده" یا "باد عید") اگر هم بوزد و مژده نزدیک شدن بهار را هم بدهد چون انسان جزو "حرام گوشتان" است هنوز از دست "سویوغون سویو" (لشگر سرما) که بدون عجوزه سرخود مانده است، رها نشده (در فصل چهار.)

برای انسان پایان سرما زمانی است که از خطِ مرزی آتش بگذرد و "سویوغون سویو" (لشگر سرما) آن سوی مرز گرمای آتش بماند _ایلین "سون چرشمبه‌سی!" (آخرین چهارشنبه‌ی سال!)

یکبار دیگر جارو سوار شدن قاری (عجوزه) را مطرح کرده و واژه-ی sweep (جارو süpürmək جارو کردن) را باواژه‌ی ترکی کردن) در ترکی مقایسه می‌کنیم. نکته‌ی مهم در اینجا است که در "آخیر چرشمبه" (چهارشنبه‌ی آخر سال) جارویی را آتش زده و پرتاب می‌کنند. با این کار، درواقع، قدرت مانور "قاری" را از بین می‌برند .....

منبع : www.aharim.com